فراخوان جشنواره فیلم عمار

دبیرخانه جشنواره مردمی عمار فراخوان یازدهمین دوره این رویداد سینمایی را در چهار بخش رقابت اصلی جشنواره، معرفی سوژه، فراخوان اکران مردمی و فراخوان‌های مردمی منتشر کرد. در بخش رقابت اصلی جشنواره، آثار دریافتی در قالب‌های مختلف با هم به رقابت می‌پردازند. مهلت ثبت نام آثار برای حضور در این دوره جشنواره از ۲۳ مهر تا ۲۰ آبان است. / جام جم دیلی

اثری درباره شهدای ورزشکار

تازه‌ترین شماره ماهنامه «شاهد یاران» که به شهدای ورزشکار می‌پردازد، از سوی گروه مجلات شاهد منتشر شد. شماره‌های ۱۷۴ و ۱۷۵ ماهنامه شاهد یاران با عنوان «سلام بر قهرمانانی که مدال‌شان پلاک‌شان شد» ویژه شهدای ورزشکار با گفتارهایی از مسعود سلطانی‌فر، محمدرضا ساکت، حاج احمد پورزند، سردار مجید مشایخی، حسین نوفلاح، علیرضا طوقانی، وهب همدانی، زهرا حاج علی‌اکبری، محسن رضوانی، مجتبی جوهری، ناصر کاظمی و شهربانو اسلامی در دسترس است. / ایسنا

پیکر مطهر هشت شهید مدافع حرم که در خان‌طومان به شهادت رسیده بودند، روز گذشته در حرم مطهر امام رضا(ع) تشییع شد

روایتی از همرزم شهید علی عابدینی

شهادت از مسیر قرب‌الهی

کبریا مقدس

جام جم مازندران

خانواده شهدای خان‌طومان، دو بار عزادار شدند؛ یك بار وقتی خبر شهادت عزیزشان را شنیدند و بار دوم دیروز که پیکر شهدا به خاك وطن بازگشت. برخی از این خانواده‌ها منتظر مانده‌اند و برخی دیگر راهی مشهد شدند. دسترسی به آنها سخت بود و درباره شهید عابدینی ناممکن. همسر شهید مریض‌احوال بود و یافتن دیگر اعضای خانواده هم مقدور نشد. از شهید عابدینی همین خاطره را به نقل از مصیب معصومیان داریم که آماده شهادت بود.

نویسنده کتاب «از ام‌الرصاص تا خان‌طومان» که همرزم شهدای خان‌طومان است و یادگار هشت سال دفاع مقدس، درباره شهید علی عابدینی می‌گوید: یادم هست وقتی سر سفره ناهار و شام همه ما دعایی می‌کردیم و نام شهیدی را به زبان می‌آوردیم، شهید عابدینی اسم شهید خاصی را به زبان نمی‌آورد، بلکه همیشه نام شهدای کربلا یا خان‌طومان یا گردانی را بر سر زبانش می‌آورد. هر شهیدی روحیه‌ای خاص دارد و شهید عابدینی هم. او به قدری متفاوت بود که باعث تعجب همرزمانش می‌شد. معصومیان می‌گوید: با تمام این تفاوت‌ها، راه و مقصد همه آنها مشترك بود و به چیزی نمی‌اندیشیدند، جز قرب‌الهی و شهادت.

روایتی از دختر شهید حسن رجایی‌فر

فهرست علاقه‌مندی‌های بابا

کبریا مقدس

جام جم مازندران

شهدای خان‌طومان برای دفاع از نوامیس دختر علی بن ابی‌طالب(ع) عازم سوریه شدند، ولی دختران خود را تا قیامت چشم به‌راه گذاشتند. مهدیه رجایی‌فر یکی از این دختران چشم به‌راه است. اولین بار، دختربچه‌ای بود سرگرم بازی‌های کودکانه که پدرش در سوریه مجروح شد، وقتی پدرش به شهادت رسید ۱۳ ساله بود و حالا در آستانه ۱۷سالگی، سهمش از پدر، پیکری است که تازه از غبار خان‌طومان رسیده.

مهدیه می‌داند که پدرش عاشق خدا، اهل بیت، شهدا و خانواده‌های شهدا بود. در فهرست علاقه‌مندی‌های پدر اما شهادت هم بود و این شد که رضایت داده بود پدر عشقش را دنبال کند. مهدیه رجایی‌فر، تعریف می‌کند: باوجود مخالفت اولم به حضور پدر در جنگ سوریه، با شنیدن اهدافش و علاقه‌اش به این راه والامقام، راضی شدم.

برای او پدرش دو بار به شهادت رسیده است؛ یکی در اردیبهشت سال ۱۳۹۵ که خبر شهادتش رسید و یك بار حالا که پیکرش را آورده‌اند. مهدیه در این سال‌ها گمان می‌کرد پدرش جاویدالاثر است، این یعنی کورسوی امید، یعنی اندکی و فقط اندکی شوق بازگشت، یعنی شاید وقتی، جایی و به طریقی پدر بازمی‌گشت. اما حالا دیگر می‌داند بازگشتی در کار نیست. برای مهدیه حالا یك حسرت باقی مانده است و آن این‌که ای‌کاش دقایقی قبل از شهادت او را دیده بود و در آغوش گرفته بود.

شهید رجایی‌فر مهندس بود، قرار نبود اسلحه دست بگیرد و نگرفت. در عوض شبانه‌روز کار می‌کرد. مصیب معصومیان که همرزمش بود، از شوق شهید رجایی‌فر به کار، تعریف می‌کند و این‌که به همراه سهید بلباسی رفته بود که پیکر شهید رحیم کابلی را تحویل بگیرند اما در تیررس دشمن قرار گرفت و همراه با شهید بلباسی با شلیك رگبار به شهادت رسیدند. معصومیان تعریف می‌کند: حسن همیشه لباس‌هایش خاکی بود، هیچ‌وقت ندیدیم لباس تمیز به تن داشته باشد، چراکه همیشه مشغول کار بود، اصلا به خودش نمی‌رسید. من بعد از شهادتش به دارالقرآنی رفتم که آنجا جایگاهی برای شهید درنظر گرفته بودند و وسایلش را آنجا نگهداری می‌کردند. لباس‌ها و وسایلش همه بوی عطر می‌داد.

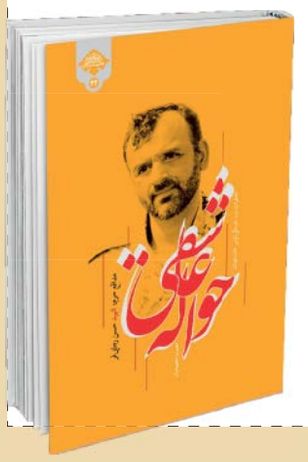

خاطرات شهید رجایی‌فر در کتابی به نام «حواله عاشقی» منتشر شده است.

روایت محمد، برادر شهید روحانی مجید سلمانیان از شهدای کربلای خان‌طومان

نذر گناه نکردن

رسول فلاح پور

جام جم البرز

می‌گفت مرا طلبیده‌اند، می‌رفت که در خدمت اهل بیت باشد. یک هفته قبل از شهادتش تماس گرفت و با مادر حرف زد، گفت همه همرزمانم شهید می‌شوند اما من نه، آقا امام حسین (ع) را در خواب دیدم و پرسیدم چرا همرزمانم شهید می‌شوند، اما من نه. آقا گفت گیر کارت، مادرت است، با او حرف بزن و بگو تو را به دل حضرت زینب(س) ببخشد. با مادر صحبت کرد و مادر سرسختی نشان داد، اما از دلش گذراند و پذیرفت. تا این‌که چند شب بعد برادرم رفت علمیات و همان‌جا شهید شد. هرچند مادرم قبل‌تر هم گفته بار آخر در نگاهش وداع دیده و دلش می‌گفته دیگر آقا مجید برنمی‌گردد.

مادرم پیشتر این‌طور گفته بود که دلش صبور شده بالاخره؛ چون حضرت زینب(س) به آدم صبر می‌دهد، وگرنه آن قدر وابسته به مجید بود که می‌گفت فکر می‌کردم بعد از او یک لحظه هم زنده نمی‌مانم.

شهدا در راه مقدسی جانشان را می‌دهند و همین قوت قلبی برای آدم می‌شود. آنها خود را فدای ارزش‌هایی می‌کنند که از عاشورا نشأت می‌گیرد و عاقبت بخیری‌شان آدم را دلگرم می‌کند. این را هم بگویم که آقا مجید همیشه مشغول ذکرگفتن و یاد خدا بود، خیلی شوخ‌طبع و مهربان بود و انرژی مثبتی داشت. آخرین باری که می‌رفت گفت اگر می‌خواهید نذری کنید برای برآورده شدن نیتی، نذرتان این باشد که برای شادی امام‌زمان(عج) یک روز گناه نکنید.

شهید سلمانیان متولد اردیبهشت ۱۳۶۷ بود که هفدهم اردیبهشت ۱۳۹۵ در دفاع از حرم در خان‌طومان به شهادت رسید و تا دیروز پیکرش در این روستا مدفون مانده بود. شهید پیش از اعزام خواب دیده بود حضرت زینب(س) او را به مدافعی حرم انتخاب کرده است.

ند که مامور تفحص به منزل‌شان آمده بود و خبر داده بود
ی از تصرف دشمن درآمده، اما هرچه جست‌وجو کرده‌اند،
د و غمزده بودند که مامور تفحص به فاطمه دختر شهید
خاطر تو جست‌وجو می‌کنیم. این بار در تفحص شهید را
ه‌اش که نشانه‌ای بر سر راه‌شان قرار دهد و آنچه یافتند،
یش.
ن بوده؛ این را
و علاقه شهید
ند. برادر شهید
مه بدهد و البته
ته است. او یك
راه‌اندازی کرده،
ملـه یادگاری‌های
یریه است، برای
همراه دوستانش
را شناسایی و به
شهادت زکریا، آن
هید، تبدیل شده
یری.

ی نظری به روایت برادر

م به راه نیستیم

م روستایی در حلب نیست، نام زمینی است که تعدادی
ر آغوش گرفت. خان‌طومان نام زخمی دردناک اما شریفِ
ین روزها با بازگشت پیکر شهدای مدافع حرم‌مان به وطن
شده است. یکی از این شهدا مهدی نظری است؛ شهیدی از
انش در دوران جنگ تحمیلی هم برای وطن جانفشانی بسیار
و اسحاق نظری یک بار دیگر برادرش را در آغوش گرفته است
م‌الوضو بود حالا همه وجودش مطهر شده. اسحاق نظری از
و حساسیت او در ادای نماز و مزین بودن به وضو.
د از دیگری برمی‌شمارد و شرح می‌دهد که وقتی مهدی اولین
ه‌اش کرد و بعدها هم نیازمندان محله از حقوق شهید مهدی
ان مهدی نظری را به دو ویژگی می‌شناختند؛ یکی به گذشت و
نظری پیشقدم آن نباشد و سخت‌ترین مسؤولیت‌هایش
حسرت از برادر کوچک‌ترش یاد می‌کند که همیشه بالغ‌تر و
از می‌کرده برای دیگران چاره‌ای نمی‌ماند جز سکوت و گوش
گذشته بدون حضور او در انتظار گذشته است. همرزمانش
لب خانواده نظری بیشتر به سینه می‌کوبید. یک سؤال که
ممکن است که مهدی شهید نشده باشد؟ و این خانواده،
سؤال‌شان را به چشم دیدند و تنگ در آغوش گرفتند؛ آخرین
عد خداحافظی ابدی. نشانه‌ای بود که از شهادت مهدی خبر
خانواده نظری می‌دانست هیچ بعید نیست روزی که پیکرش
گردد. مهدی نظری تعریف می‌کند: ما یک دایی شهید داریم.
ادت دایی‌مان همزمان با تاریخ ولادت مهدی است مصادف
دین ۱۳۶۴. همه می‌دانستیم که پیوندی میان این دو تاریخ
و از خانواده‌مان وجود دارد؛ تا این‌که مهدی بالاخره به دایی
ن پیوست. اسحاق که چشم به راهی‌هایش تمام شده حالا از
ت پیکر برادر شهیدش خرسند و شاکر است. می‌گوید: دیگر
انتظارش نیستیم. چهار سال چشم به راهی تمام شد و مهدی
به آسمان رفت اما هنوز هم شهدای جاویدالاثر داریم و
هنوز خانواده‌های زیادی چشم‌انتظارند. سخت است
و دوست داشتم برای مهدی از این سال‌های دوری
تعریف کنم، از روزهای انتظار پدر و مادرم و همسرش.

گفت‌وگو با مصیب معصومیان، راوی حماسه خان‌طومان

خستگی ناپذیر

علی رستگار

جام جم

مصیب معصومیان از نام‌های آشنای ادبیات مقاومت و دفاع‌مقدس است که فعالیت موثر و مستمری در این زمینه دارد. او که از جانبازان جنگ تحمیلی است، در سال‌های اخیر به عنوان مدافع حرم هم عازم جبهه‌ها شده است. اما شاید مهم‌تر از همه حضورهای دیروز تا امروزش در خط اول جبهه، سربازی و رزمندگی‌اش در سنگر ادبیات برای ثبت وقایع و رخدادها و روایت زندگی و رشادت‌های شهدای دفاع‌مقدس و مدافع حرم است. یکی از مهم‌ترین کتاب‌های معصومیان، حواله عاشقی است که به روایت رفیق و همسنگرش حسن رجایی‌فر می‌پردازد. وقتی برای گفت‌وگو با او تماس گرفتیم، تازه به دیدار خانواده شهید رفته بود و سخت مهیای استقبال از همسنگرش بود.

اول از حال و هوای منزل و خانواده شهید حسن رجایی‌فر بگویید.

قبل از هرچیز باید بگویم واقعا خیلی خوشحال شدیم که دوستانمان برگشتند. احساس می‌کنم بازگشت این عزیزان در این حال و هوای کرونایی جامعه ما مصلحتی داشت. از وقتی در فضای مجازی شنیدیم دوستان ما از جمله حسن آقا برگشته‌اند، با خانواده شهید و پدر و دختر ایشان تماس گرفتیم و تبریک و تسلیت گفتیم. وقتی همراه فرمانده لشکر و فرمانده سپاه مازندران و فرمانده سپاه بابل به منزل ایشان رفتیم، الحمدا... روحیه بسیار بالایی داشتند. پدر شهید گفت: «وقتی حسن به دنیا آمد، دو رکعت نماز شکر خواندم. وقتی حسن شهید شد هم دو رکعت نماز شکر خواندم. خدا خودش این فرزند را به من داد و خودش هم آن را از من گرفت. وقتی هم شنیدم پیکر حسن برگشت، باز دو رکعت نماز شکر خواندم.» با این روحیه، شما خود حدیث مفصل بخوانید از این مجمل.

آن چیزی که باعث شد سراغ نوشتن «حواله عاشقی» و روایت زندگی شهید حسن رجایی‌فر بروید، چه بود؟

من و حسن آقا در خان‌طومان همسنگر بودیم و شناخت خوبی از این شهید عزیز داشتم. خستگی ناپذیری حسن زبانزد همه بچه‌های لشکر۲۵ کربلا بود. بعد از شهادت حسن و زمانی که در راهیان نور بودم، فرزند شهید مرا دید و گفت آقای معصومیان، من دوست دارم کار کتاب پدرم را شما انجام دهید. گفتم الان دو کتاب در دست دارم و نمی‌رسم. برای همین نویسنده دیگری را به او معرفی کردم که کارش خیلی از من بهتر است. اما بعد از چند روز دوباره خانواده شهید تماس گرفت و گفت دوست داریم شما این کار را انجام دهید. گفتم حداقل باید شش ماه صبر کنید که خانواده شهید موافقت کرد. دلیل اصرار خانواده این بود که من و حسن آقا همسنگر بودیم و از او شناخت داشتم. صحبت‌های پدر شهید در همان جلسه اول، مرا برای نوشتن این کتاب بیشتر ترغیب کرد.

به عنوان یک همرزم و همسنگر، چقدر این خستگی‌ناپذیری شهید را به عینه می‌دیدید؟

در خان‌طومان دو نفر بودند که واقعا شبانه روز برایشان فرق نداشت؛ یکی شهید حسن رجایی‌فر بود و یکی هم شهید محمود رادمهر. همه کسانی که آنجا بودند، می‌دانند این دو عزیز در طول ۲۴ساعت، بیشتر از دو ساعت نمی‌خوابیدند. کار محمود رادمهر مشخص بود. داخل یک اتاق بود و کار فرماندهی و دیده‌بانی را انجام می‌داد. رجایی‌فر اما به شکل خستگی ناپذیری به همه خط‌ها می‌رفت و سرکشی می‌کرد. گونی بلند می‌کرد و برای سنگرسازی می‌برد. عجیب و غریب بود که این عزیز اصلا خستگی را احساس نمی‌کرد. حتی در روز آخر (هفدهم اردیبهشت۹۵) که نیاز به کار مهندسی نبود و دشمن حمله کرده بود و حسن می‌توانست اصلا جلو نرود. باز اسلحه دست می‌گیرد و جلوی دشمن می‌ایستد و تا آخرین لحظه مقاومت می‌کند تا دشمن یک قدم جلوتر نیاید و به حرم نزدیک‌تر نشود. او مردانه تا پای شهادت ایستاد. حسن، آدم بسیار شجاعی بود. یادم نمی‌رود مقر او حداقل ۱۰کیلومتر از خان‌طومان فاصله داشت و حداقل شب‌ها می‌توانست برود و آنجا بخوابد، اما نمی‌رفت و شبانه روز همراه رزمنده‌ها بود. حتی فرصت نمی‌کرد لباسش را عوض کند. دو روز قبل از شهادت حسن به او گفتم چرا نمی‌روی لباست را عوض کنی؟ جواب داد اگر من برای عوض کردن لباس بروم، کار اینجا عقب می‌ماند. می‌گفت اگر خدای نکرده دشمن حمله کند، بعضی از سنگرها و خاکریزها آماده نیست. واقعا آدم عجیبی بود. احساس می‌کنم شهادت، پاداشی بود که حسن آقا از خدا گرفت.

شما کتابی هم به نام «ام‌الرصاص تا خان‌طومان» دارید. در آنجا از خان‌طومان به عنوان حماسه یاد شده، دلیل حماسه خواندن خان‌طومان چیست و رزمنده‌های مدافع حرم آنجا چه کردند؟

وقتی در دوران دفاع‌مقدس می‌خواستیم عازم ماموریت شویم، حدود یک هفته و ده روزی طول می‌کشید تا به جنوب و جبهه برسیم. وقتی هم می‌رسیدیم، معمولا استراحتی می‌کردیم و بعد به سمت خط مقدم می‌رفتیم. اما این زمان‌بندی در دوران مقاومت طور دیگری است؛ یعنی ما از ایران حرکت می‌کنیم و کمتر از ۷۲ ساعت به کشوری دیگر می‌رویم و روبه‌روی دشمن قرار می‌گیریم. وقتی پانزدهم فروردین سال ۹۴ از ایران حرکت کردیم، هجدهم در خان‌طومان بودیم. درحالی‌که هنوز موقعیت‌های خودمان را شناسایی نکرده بودیم دشمن روز بیست و یکم به ما حمله کرد. بچه‌ها واقعا یک حماسه ماندگاری را آن روز و آنجا خلق کردند؛ به‌رغم این‌که رزمنده‌ها تازه به آنجا رسیده بودند و ممکن بود به همین علت روحیه آنها تضعیف شود و عقب‌نشینی کنند. اما بچه‌ها جلوی دشمن ایستادند و درگیری‌ها تن به تن بود. رزمنده‌های ما آن روز ۳۰۰کشته و زخمی از دشمن گرفتند. ۱۰روز بعد در ۳۱فروردین سال ۹۶ هم دوباره دشمن حمله کرد و باز همین اتفاقات می‌افتد. نقش شهید رادمهر در آن روزها بی‌بدیل بود. خیلی‌ها ایشان را هم ردیف شهید باقری می‌دانند. آدم عجیبی بود که شبانه روز تلاش می‌کرد. به‌رغم این‌که فرمانده بچه‌ها نبود، اما همه او را فرمانده صدا می‌زدند. با فرماندهی رادمهر، دشمن در ۳۱فروردین ۹۶ هرگز نتوانست به ۲۰۰متری خط ما برسد و تلفات بسیار سنگینی داد و عقب‌نشینی کرد تا ۱۶اردیبهشت که آن حماسه رقم خورد. به خاطر این گفتیم حماسه چون دشمن در همان روز شانزدهم نه تنها خان‌طومان بلکه دست‌کم ۲۰ کیلومتر را به سمت خلسه و الحاضر برود و این مناطق و روستاهای اطرافشان را هم بگیرد، اما با مقاومت عاشورایی و حماسه‌ای که رزمنده‌های ما (عزیزان فاطمیون و لشکر ۲۵کربلا و دیگران) خلق کردند، نتوانستند موفق به این کار شوند. دشمن با ۳۰۰۰نفر و با بیش از ۲۰تانک و نفربر و سلاح‌های ۲۳ به مقر ما حمله کرد، درحالی‌که امکانات ما خیلی کم بود. با این‌که در آتش‌بس بودیم و ۴۸ ساعت قبل وزیران خارجه روسیه و آمریکا با هم در این زمینه توافق کرده بودند. خودم آن موقع آنجا بودم و اینها را از اخبار رادیو شنیدم. آن روز نه هواپیمای روسی از ما پشتیبانی کرد و نه هواپیمای سوریه. ما با جمعیتی کمتر از ۴۰۰نفر مقابل ۳۰۰۰نفر دشمن بودیم که در کشور خودش قرار داشت و با موقعیت‌ها آشنا بود. بچه‌ها واقعا مقاومت کردند و دشمن در آن مرحله فقط توانست خان‌طومان را باز پس بگیرد و درمجموع زمینگیر شد. نقش بچه‌های لشکر۲۵ کربلا و فاطمیون در آنجا زبانزد و مثال‌زدنی است.

اخیرا رهبر انقلاب گلایه‌ای را درباره کم‌کاری در زمینه تولید آثار ادبی و نمایشی مرتبط با جنگ و دفاع‌مقدس مطرح و ادبیات دفاع‌مقدس را به سرچشمه‌ای جوشان تشبیه کردند. شما از جمله افرادی هستید که فعالیت موثر و مستمری در این زمینه دارید و آثار خوبی را هم نوشته‌اید. احیانا سینماگران برای اقتباس و ساخت آثاری در این زمینه به شما مراجعه کرده‌اند؟

آمدند و رفتند، اما دیگر خبری از آنها نشد. آثاری که من نوشته‌ام، مستند است. چون وقتی در سوریه بودم، به روز حوادث و رخدادها را می‌نوشتم. فرمانده لشکر هم که این آثار را خوانده، تایید کرده است. نکته‌ای که حضرت آقا می‌فرمایند، درست است و ما هم سرباز ایشان هستیم. یادم هست شهید رحیم کابلی- تنها پیکری که از لشکر ما برنگشته آقارحیم است- در جواب زمزمه‌هایی مبنی بر این‌که چرا به سوریه رفتید تا برای بشار اسد بجنگید، گفت: «ما نه برای بشار اینجاییم و نه برای خود سوریه. ما به فرمان حضرت آقا اینجا هستیم. اگر آقا همین الان بگویند برگرد، ما چرا نمی‌گوییم، ساک خودمان را برمی‌داریم و می‌گوییم یاعلی.» ما هم این نویسندگی را وظیفه خود می‌دانیم. حضرت آقا دغدغه دفاع‌مقدس دارند. خدای نکرده اگر ما بچه‌های دفاع‌مقدس پای کار نباشیم، چه‌بسا جنگ و خاطرات رزمنده‌های ما تحریف شود. ما سربازی خودمان را انجام می‌دهیم، ان‌شاءا... که خداوند قبول کند.